

## (پیدایش)

# خوارج

بسم الله الرحمن الرحيم

را سرنیزه‌ها زده و بلند کنند، حيله‌ای که  
سرانجام کار را به حکمیت  
کشانید... (۲)

کسانی که در قبول حکمیت به علی  
علیه السلام اعتراض داشتند همانهایی  
بودند که در گذشته، خودشان، علی  
علیه السلام را بدین کار وادار کرده بودند.  
همچنانکه خودشان به این اجبار اعتراف  
کردند و مدارک تاریخی فراوانی به این  
امر تصریح می‌کند و این اسناد ادعای  
کسانی را که گمان دارند خوارج از ابتدا

خوارج فرقه‌ای بودند که در نیمه  
نخست قرن اول هجری ظاهر شدند.  
پیدایش آنها به مناسبت جنگ صفین بود  
که بین امیرالمؤمنین علی علیه السلام،  
خلیفه و امام برحق از یک سو و معاویه بن  
ابی سفیان که برای کسب حاکمیت برای  
خویش می‌کوشید، از سوی دیگر در گرفته  
بود.

هنگامی که معاویه دید ادامه جنگ  
به نفع علی علیه السلام خواهد بود (با  
مشورت عمرو بن عاص) دستور داد قرآنها

• شباهت زیادی که بین اعتقادات و برداشتها و مواضع فکری خوارج صدر اسلام و خوارج این  
زمان (منافقین خلق) وجود دارد ما را بر آن داشت تا اقدام به درج این مقاله که حاوی نکات ارزنده‌ای از  
تاریخ صدر اسلام است بنمائیم.

(۱) حيله‌ای که صدام به کار می‌گیرد و می‌گوید که اسلام بین ما حکمیت کند

را نسبت به پندارها و مواضع غلطشان آگاه سازد، از این جهت وی و یارانش، عبدالله بن عباس و سایرین با آنها به بحث و استدلال پرداختند و برایشان اقامه دلیل کردند بدین ترتیب هزارها نفر از آنها براه بازگشتند.

اما، علیرغم همه تلاشها و نصایح و استدلالها، و علیرغم برگشت چند هزار نفرشان از گمراهی باز حدود چهار هزار نفر آنها، بر اعتقاد خود باقی مانده و بر نظر خود و جنگ با امام پافشاری کردند، بی گناهای (حتی از زنان) را کشتند، امنیت راهها را سلب کردند و در همه جا فساد نمودند، سرانجام امام برای دفع شر آنها و فرونشاندن آتش فتنه، ناگزیر از جنگ با ایشان شد و آنقدر از آنها را هلاک کرد که کمتر از ده نفر باقی نماندند در حالی که از یاران آن حضرت کمتر از ده نفر به شهادت رسیدند، این نتیجه، همان بود که امام قبل از آغاز نبرد بدان خبر داده بود.

مورخین نوشته اند: کسانی که از معرکه جان سالم بدر بردند، هر یک بعدها در مناطقی، به دستجات دیگری از خوارج پیوستند.

اما کسانی که از امام علی علیه السلام

به حکمیت معترض بودند تکذیب می کنند.

آری، معترضین علی علیه السلام را به جرم قبول حکمیتی که خودشان بر او تحمیل کرده بودند تکفیر نمودند، همانگونه که خلیفه سوم «عثمان» را نیز به جهت اعمال خلافی که به نظر آنها انجام داده بود در سالهای آخر خلافتش تکفیر کردند و اضافه بر آن عایشه و طلحه و زبیر را به کفر محکوم نمودند.

سرانجام، آنان بر علی علیه السلام شوریدند و با او به جنگ برخاستند (از جمله دلائل آنها در ستیز با امام علیه السلام آن بود که می گفتند: (۱) «او با اینکه وصی پیامبر صلی الله علیه وآله است وصایت را ضایع کرده است» بدین مناسبت این گروه و پیروانشان خوارج نامیده شدند.

### موضع امام (ع) در برابر خوارج

امیرالمؤمنین علیه السلام در برخوردهای اولیه کوشید قضیه خوارج را با ارشاد و نرمش حل کند، سپس با درایت و قاطعیت، مسأله را پیگیری نمود. کوشش امام علیه السلام در این جهت بود که آنها

(۱) همانطور که یعقوبی متذکر شده است.

گروه در نظر مردم عادی) اینست که رهبران «ناکشین» از یک سو، طلحه و زبیرند که از پیشگامان در اسلام بشمار می رفتند و از سوی دیگر، ام المؤمنین عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و دختر خلیفه اول، ابوبکر، زنی با جرأت و متهور که مورد توجه و عنایات خاصه خلیفه دوم عمر بن خطاب قرار داشته، خلیفه ای که در نزد مردم از قدرت و احترام و یژه ای برخوردار بوده و در باره او اخباری بر سرزبانها بوده که قابل انکار و تجاهل و غفلت نبوده است.

گروه دیگر، «قاسطین» تحت رهبری «معاویه» بودند و او همان شخصی است که عمر او را در بلاد شام حاکم کرده و با او رفتار و یژه ای داشت، وی تا پایان زندگی عمر و در تمام دوران خلافت عثمان بر منصب خود باقی بود و اهل آن دیار را مطابق افکار و جهت گیریهای فکری خود تربیت کرده، به همه بلاد شام رنگ سفیانی داده بود، همچنانکه «اصمعی» و دیگران بدین مطلب اشاره کرده اند و در آن نواحی شبهات و شایعات فراوانی وجود داشت که از طرف معاویه در مورد قتل عثمان به مردم القاء می شد.

و اما «مارقین»... کسانی که به زهد و عبادت معروف بودند و اقدام به مبارزه

درخواست امان و پناهندگی کردند بعدها بر امام و دیگران سر به شورش نهادند از جمله، دوهزارتن از آنها در «نخيله» بر امام علیه السلام شوریدند که تمامی آنها نابود شدند.

پس از آن، خوارج در گروههای کوچک چند صد نفری یا کمتر و بیشتر، در «انبسار» و «ماسبذان» و «جرجریا» و «مدائن» و اطراف کوفه خروج کردند که حرکاتشان از طرف امام علیه السلام یکی پس از دیگری، به سرعت و سهولت سرکوب شد.

### من چشم فتنه را در آوردم

امام خود در مورد مبارزه اش با خوارج و غیر آنها می فرماید: من چشم فتنه را در آوردم و جز من احدی جرأت چنین کاری را نداشت، در حالی که تیرگیهای فتنه فراگیر شده و درندگیش شدت یافته بود و در روایت دیگری بجای عبارت اخیر می فرماید: «اگر من نبودم با ناکشین (پیمان شکنان) و قاسطین (ستم پیشگان) و مارقین (از دین برگشتگان) جنگی صورت نمی گرفت» و در عبارت دیگر دارد «با اصحاب جمل و نهروان... جنگی انجام نمی شد...»

سرآین نکته (موانع مبارزه با آن سه

خوارج جنگیده و ریشه آنها را از بین برد، به مردم و شیعیان خویش وصیت می کند که بعد از او با خوارج پیکار نکنند، و علت را اینچنین ذکر می کند که: «آن کسی که در طلب حق بوده و خطا کرده همچون کسی نیست که خواستار باطل بوده و به آن رسیده است» (۲) و هنگامی که نزد امام از «حروریه» یعنی خوارج یاد می شود امام علی علیه السلام می فرماید: «اگر بر امامی عادل و یا بر جماعتی از مسلمانان قیام کردند با آنها بجنگید، ولی اگر بر پیشوای ظالمی شوریدند با آنها نبرد نکنید، زیرا در اینجا سخنی برای گفتن دارند».

#### رمز مطلب شاید چنین باشد

اولاً: خوارج بعد از امام با بنی امیه که خطرناکترین دشمن اسلام و امت اسلام هستند درگیر خواهند شد، خطر بنی امیه بدین جهت است که دعوتشان در قلوب مردم ضعیف جای می گیرد، چرا که آنها را به دنیا و مظاهر فریبنده آن فرا می خوانند، و این چیزی است که غرائز مردمان با آن هماهنگی داشته، با هوای

و قتل آنها برای هرکس، آسان و ممکن نبود...

اما علی علیه السلام، نیز موقعیتش در میان همه شناخت شده بود و مردم دائماً از پیامبر در مورد او شنیده بودند که: «علی با حق و حق با علی است» و نسبت علی با من، نسبت هارون با موسی است (۱) و... تا آنجا که بر همه روشن بود جنگ امام علیه السلام با خوارج و غیر آنها، حتی با عایشه دلیل بر ظلم و تجاوز آنها و حداقل دلیل بر مواضع غلط آنهاست.

آری، بسیاری از خوارج را نیز مشاهده می کنیم که در مورد درستی موضع خود در برابر امام در شک و تردید بودند و پس از شروع دوران ظلمت بار و سیاه بنی امیه که با حکومت معاویه آغاز شد می گفتند: «اکنون در بطلان حکومت امویها شک نمی توان داشت سپس هنگام مسئولیت مهم جنگ با امویها را با شدت هر چه تمامتر برعهده گرفتند.

#### بعد از من خوارج را نکشید

با اینهمه سرانجام می بینیم علی علیه السلام یعنی همان کسی که با

(۱) مستد احمد بن حنبل

(۲) نهج البلاغه صبحی الصالح خطبه ۶۱ ص ۹۴

پذیرش عقلی نیز نبود... و اما اینکه بعضی از مردم ساده دل را با شعارهای خویش در بعضی از مواقع فریب می دادند این فریب ها نیز با مراجعه به فطرت و عقل سالم و فکر صحیح به شکست می انجامید.

اضافه براین، برخورد سرسختانه آنها با مسلمین بگونه ای بود که گویا هیچ رحمت و مهربانی حتی نسبت به زنان و کودکان در آنها یافت نمی شد.

«ازارقه» که بزرگترین و قوی ترین گروه آنها بوده و بر اهواز و فارس و کرمان مسلط بوده و چندین سال مالیات این مناطق را می گرفتند، اعتقادشان براین بود که تمام مسلمین کافر بوده و به هیچ یک از تابعین خود اجازه اقامه نماز را در پشت سر یکی از مسلمین غیر خودی (برفرض دعوت به نماز) نمی دادند، حتی ذبائح آنها را تحریم کرده علاوه بر آن تزویج با آنان و ارث بردن از آنها و ارث دادن به آنها نیز مورد تحریم قرار گرفته بود، آنها مسلمین دیگر را همچون کفار عرب و بت پرستان می دانستند که از آنها جز اسلام آوردن و یا مبارزه کردن چیز دیگری پذیرفته نمی شد و بلاد آنها را بلاد جنگ می دانستند و کشتن کودکان و زنان آنها را

نفس آنها سازگار است، کما اینکه اینها با اعتقادات مسلمین بازی کرده، و علاوه بر تغییر عقاید آنها، بسیاری از شبهات و اسرائیلیات را در آن افزودند و خیانت های دیگری کردند که اینجا محل بحث آنها نیست.

امام علی علیه السلام اضافه می کند: «هشدار، که به نظر من بزرگترین فتنه ها بر شما فتنه بنی امیه است. فتنه ای که کورو گمراه کننده بود، و فراگیر شده است... اینها آنقدر بر شما حکومت خواهند کرد تا شما حاکمیت آنها را قبول کرده و وجود شما به نفع آنها بوده، و یا (حد اقل ضرری به آنها نرسانید... فتنه شان به صورتی آشفته و ترسناک، و همراه تاریکی های دوران جاهلیت خواهد آمد، بگونه ای که نه چراغی برای هدایت بوده، و نه هیچ نشانی باقی خواهد ماند...»

اما دعوت خوارج اینچنین خطرانی را در برداشت زیرا:

الف - خوارج عموماً افرادی بدوی بوده و آنچنان شناختی را نداشتند که به وسیله آن بتوانند با ایجاد شبهات و انحرافات فکری، خطری برای دین ایجاد کنند...

ب - دعوت آنها به صورتی بود که با فطرت انسانی سازگاری نداشته و قابل

باطل خویش داشتند در پیمودن آن اصرار می کردند. آری اینها بنی امیه بودند همان کسانی که امام نیز در باره آنها بیانات سابق را متذکر شد.

**ثانیاً:** خوارج ظاهراً افرادی عابد و زاهد بوده و اگر کسی جز علی علیه السلام (مثل شیعیان حضرت بعد از او) با آنها درگیر می شد کمتر می توانست در برابر آنها مقاومت کند، خصوصاً تبلیغات (حتی تبلیغات بنی امیه) نیز علیه دشمنان خوارج بوده و برای از هم پاشیدن نیروی آنها نیز تلاش می شده است.

در اینجا اگر اهل عراق که از پیروان و علاقمندان حضرت علی و اهل بیت بودند، با خوارج درگیر می شدند پیروز نمی گشتند و نتیجه ای جز اختلاف و پراکندگی برایشان نداشت. بعلاوه تشیع موقعیتی را که در اثر ایجاد روابط حسنه بین مردم و اهل بیت بدست آورده بود، در اثر درگیری با خوارج از دست می داد.

همچنانکه رو در روئی اینها با خوارج بگونه ای است که باید تحمل نتایج و تبعات جنگ را بکنند در صورتی که هیچکس بدان رغبت نداشت مخصوصاً ریختن خونها موجب پیدایش بغض و کینه

نیز مجاز شمرده و برخورد ناجوانمردانه را با هر مخالفی بدون اشکال می دیدند، این در حالی بود که تقیه را نیز حرام می دانستند.

**ج - جنگ خوارج با امام علی علیه السلام به جهت شبهه ای بود که برای آنها پدید آمده و شیطان نیز پیروزی را برای آنها ممکن جلوه داده بود، آنها حق را می جستند ولی در باطل فرو رفته بودند...** آنها اگر چه دارای علاقه به دنیا همراه با مصالح شخصی و مفاهیم جاهلی و تعصبات قبیلگی بودند لیکن این صفات رنگ دینی بخود گرفته و شبههائی را که حاکم بردرک و فهم آنها بود تقویت کرده، مجوزی براین اساس برای آنها بوجود آورده بود.

ایشان همانطور که علی علیه السلام فرموده: مصداق قول خداوند هستند که می فرماید: «کسانی که تلاشهای ایشان در دنیا به گمراهی کشیده شده و خود گمان می کنند که اعمالشان، اعمالی نیک است» (۱) روشن است اینها با این خصوصیات به مراتب بهتر از کسانی هستند که در راه کسب باطل جنگیده و بزرگترین جرمها و گناهان را در آن راه مرتکب می شوند و با اینکه علم به راه

(۱) الذین ضلّ سبهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسبون صنما. «سوره کهف آیه ۱۰۳»

شیعیان را مجبور به جنگ با خوارج کنند، حجاج به مردم عراق فشار آورد و بسیاری از آنها را کشت تا این جنگ را به آنها تحمیل نمود.

### علی (ع) و مجروحین جنگ خوارج

بلاذری در مورد جنگ نهروان می گوید: علی علیه السلام چهارصد نفر از مجروحین خوارج را به خانواده های آنها پس داده، بردگان را نیز هنگام ورود به کوفه به صاحبانشان سپرد و غنائم جنگی را میان اصحابش تقسیم کرد (پس معلوم می شود که وقتی امام می فرماید: ده نفر از آنها را آزاد نکردم، کسانی را می گوید که مجروح نشده بودند) آری... امام علیه السلام همین عمل را نیز با چهل تن از مجروحین آنان در اطراف کوفه انجام داد این رفتار حاکی از آن است که امام علیه السلام از روی انگیزه های کاملاً اسلامی و انسانی و به دور از هرگونه تأثیر پذیری از تعصبات و احساسات، با آنها برخورد می کند، نه همچون کسانی که در موضعگیری های خود جز منافع شخصی و احساسات و تعصبات بر چیز دیگری تکیه ندارند.

در بین مردم بوده و بی ثباتی را در پهنه مسائل قبیله‌گی و عاطفی به همراه خواهد داشت.

ثالثاً: در آن دوران شیعیان در اقلیت بوده و همواره از طرف حکام اموی مورد تهاجم بودند، اگر آنها خود را درگیر با خوارج می کردند خود و خوارج را ضعیف می ساختند و در مقابل، حاکمیت اموی با تمام قوا باقی می ماند تا سرنوشت امت را بدمت گرفته و ذلت و خفت را بر آنها تحمیل نماید.

امویون دائماً به اهل بیت فشار می آوردند (که آغازگر آن معاویه بود) تا برای جنگ با خوارج آماده شوند، هنگامی که امام حسن علیه السلام از کوفه راهی مدینه بود معاویه ضمن نامه ای او را دعوت برای مبارزه با خوارج کرد، امام علیه السلام در پاسخ، ضمن رد درخواست نوشت: «اگر تصمیم پیکار با اهل قبله را بگیرم اول از تو شروع خواهم کرد» (۱) و در جمله دیگر اشاره می فرماید که: آن کس که در جستجوی حق بوده و به خطا رفته همچون کسی نیست که در پی کسب باطل بوده و به آن رسیده است، آنگاه معاویه مجاب شد. اما ظاهراً بنی امیه بعدها توانستند

## زمینه‌های پیدایش خوارج

..... پیدایش خوارج درگیر و دارجنگ صفین امری ابتدائی و ناگهان نبوده بلکه قبل از آن شرائطی بود که کمک در پیدایش خوارج نمود از جمله:

۱- فقر فرهنگی و یا وجود فرهنگ انحرافی در میان آنان که اکثراً عربهای بیابان نشین بوده و آشنائی با مسائل علمی و هدایت عقلی نداشتند.

۲- آنها به علل مختلف با قریش عداوت می ورزیدند شاید بهمین جهت است که می بینیم «اباحمزه» که یکی از خوارج بود در حین تسلط برمدينه قریشها را کشته و انصاریها را رها می کند کما اینکه «اصمعی» الجزیره را به خارجی بودن توصیف می کند، بدان جهت که جزیره، محل سکونت طائفه ربیعہ (که در رأس هرفتنه و آشوبی بودند) می باشد.

۳- چنین شایع شده که خوارج واقعاً از زهاد و عباد بوده‌اند حتی عده‌ای از دانشمندان اظهار عقیده کرده‌اند که جنگها و مبارزات آنها فقط برای رضای خدا بوده و هدف دنیوی نداشته‌اند، لیکن این مطلب درست نیست، اهداف دنیوی در افکار و کوششهای آنها تأثیر فراوانی

داشته است. افکار جاهلیت و تعصبات قومی و مصالح شخصی و امید موفقیت و پیروزی، در موضع گیری سخت آنها در برابر علی بن ابیطالب علیه السلام تأثیر زیادی داشته است. با اینکه ابتدا نسبت به اقدام خودش در شک و تردید بودند چنانکه خودشان بدین موضع اعتراف نموده و امام صادق علیه السلام نیز بدان مطلب تصریح نموده است.

اما در مورد موضع گیری خوارج در برابر بنی امیه و سایر حکام جور، خودشان در این باره سخنی دارند. و این سخن را حضرت علی علیه السلام از آنها نقل کرده است. و کوچکترین شک و تردیدی در این موضع گیری نداشته‌اند. لیکن این بدان معنا نیست که دنبال کسب قدرت و سلطنت نبوده‌اند یا اینکه هدف مادی نداشته‌اند، بلکه دارای اهداف نیز بوده‌اند. امور زیر را می توان به عنوان شاهد برای این گفتار ذکر کرد:

الف - علی علیه السلام درباره آنها می گوید: «شیطان آنها را فریب داد و نفس اماره آنان را با آرزوها گول زده و گناهان را برایشان مزین کرده و آنان را به پیروزی مژده داد» (۱) شاهد این مطلب



متهم بود با زن یک آهنگر روابط نامشروع دارد خلیفه آنها - قطری بن فجائه - با حيله و تزوير او را تبرئه کرد.

ه - خوارج در بعضی جنگها حتی برای گرفتن یک قدح یا یک تازیانه، یا مقداری علف، و... شدیدترین کشتارها را براه می انداختند.

و - زیاد بن ابیه، ولایت شهر جندی شاپور را به یکی از خوارج سپرد و در عوض ماهیانه چهار هزار درهم برایش حقوق مقرر داشت، مردن خارجی ولایت را پذیرفت و خود را کاملاً در اطاعت زیاد قرار داد. و همچنین هنگامی که زیاد حیوانات سواری به آنها عطا کرد پذیرفتند و برای شب نشینی به نزدش رفت و آمد می کردند و...

ز - حتی بعضی از خوارج که در زندان این زیاد بسر می برند حاضر بودند بعضی دیگر از خوارج را به قتل برسانند و در عوض از زندان آزاد گردند.

و از این قبیل شواهد، فراوان است که در اینجا مجال پی گیری آنها نیست.

۴ - کشور عراق در زمان عمر بن الخطاب به دست مسلمین فتح شد. مردم این کشور با مردم غیر عرب اتصال و ارتباط داشتند. و سیاست خلیفه دوم این بود که عربها را بر غیر اعراب ترجیح

اینکه در باره بی گناهان و حتی زنان و اطفال نیز از هیچگونه جرم و جنایتی روگردان نبودند. حتی قبل از جنگ نهروان که هنوز یک مسلک و روش اعتقادی که بتواند اینگونه جنایتها را توجیه نماید برای خودشان برنگزیده بودند از انجام هیچ جنایتی خودداری نمی کردند.

ب - یکی از ایراداتی که بر حضرت علی علیه السلام داشتند این بود که چرا در جنگ جمل اسیران جنگی را مانند سایر غنائم در بین آنان تقسیم نکرده است.

ج - پیرمردی از خوارج بعد از اینکه از آئین آنها برگشت درباره آنها می گفت بر طبق میل خودشان حدیث جعل می کردند.

د - شیب بن یزید شیبانی از عبدالملک تقاضا کرد که حقوق او را در

سطح اشراف قرار دهد و چون عبدالملک تقاضای او را نپذیرفت خشمناک شد و سپاهیان را فراهم ساخت و بر علیه او وارد جنگ و مبارزه شد. پیروان شیب از او

انتقاد می کردند که بر طبق تعالیم خوارج با قوم خویش رفتار نمی کند و نیز یکی از فرماندهان خوارج بنام نجده، مردی از لشگریان خود را که شراب می خورد مجازات نکرد بدین بهانه که بر علیه دشمنان، خوب می جنگد. و همچنین یکی از سران آنها بنام عبیده بن هلال که

فراوانی که در راه آشنا کردن مردم به حقائق اسلام به عمل آورد مردم به وی علاقمند و علوی شدند. مانند سوگند دادن مردم در مورد یادآوری حدیث غدیر در میدان کوفه و در صفین و نیز دادن خبرهای غیبی بسیار به مردم، از آنجمله خبر سرانجام کار خوارج نهروان و سرنوشت یکی از خوارج بنام «مخدج» و امثال اینها.

و با همه اینها در آن زمان در شهر کوفه حتی پنجاه نفر یافت نمی شد که شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام و امامت و رهبری او را آنچنان که سزاوار بوده بشناسند. چنانکه امام صادق علیه السلام در حدیثی بدین مطلب اشاره فرموده است. و اما اینکه کوفیان در رکابش می جنگیدند، بدان جهت بود که می خواستند به بیعتی که با حضرت کرده بودند وفا کنند. به علاوه بواسطه احادیثی بود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در فضائل آن حضرت صادر شده و به گوش آنها نیز رسیده بود. و بهمین جهات علی علیه السلام در نظر اهل کوفه از موقعیت و احترام مخصوصی برخوردار بود.

۵ - عراق از هنگامی که در زمان خلیفه دوم فتح شد مواجه با یک زندگی نظامی گردید که با تحمل مخاطراتی در

می داد و بهمین جهت مردم عراق به خلیفه دوم ارادت مخصوصی داشتند. به حدی که حضرت علی علیه السلام نتوانست سپاهیان را از خواندن نماز تراویح که در زمان عمر تشریح شده بود باز دارد. و در این هنگام از هر طرف بانگ برخاست که ای مسلمین: سنت عمر دگرگون شد.

و همچنین نتوانست شریح قاضی را که از جانب عمر به قضاوت منصوب شده بود، از منصب قضاوت عزل کند. آنها مدعی بودند که ما براین قرار با علی بیعت کردیم که هیچ یک از کارهای عمر و ابوبکر را تغییر ندهد و اصحاب جمل نیز فریاد زدند که با سنت ابوبکر و عمر با ما رفتار کن. و همچنین خوارج به قیس بن سعد که از سرداران بزرگ سپاه علی بود گفتند: ما از شما پیروی نمی کنیم مگر اینکه شخصی همانند عمر را برای ما بیاورید.

از این قبیل حوادث که نمونه های فراوانی دارد استفاده می شود که خلیفه دوم نزد مردم بالاخص خوارج از موقعیت مخصوصی برخوردار بوده است.

اما اینکه شهر کوفه به علوی بودن شهرت یافته، حقیقت مطلب از این قرار است که بعد از استقرار حضرت علی علیه السلام در این شهر و کوششهای

نمی توان توقع داشت که آنان نسبت به علی علیه السلام کاملاً اخلاص داشته باشند مخصوصاً که آنها خود سنگینی جنگ را نیز تحمل نموده و آثار آن را برطبق معیارهای خود و براساس درکی که از مفهوم سود و زیان داشتند برای خود مفید نمی دیدند.

و با ملاحظه اینکه علی علیه السلام برای رهبری قبائل ارزشی قائل نبوده و روابط خود را با مردم بر اساس برخورداری اینها از مفاهیم عالی انسانی و خدمات آنها نسبت به اسلام و انسانها قرار داده و هیچ کس را بر هیچ کس در هیچ شرایطی - جز به لحاظ تقوی - برتری نمی دهد و از طرف دیگر مردم شام سرنوشت معاویه را سرنوشت خود دانسته و راه او را راه خود می دانند، و معاویه نیز با پخش اموال، بسیاری از مردان آنها را برای خود می خرد، وقتی اوضاع این چنین شد برای معاویه فرصتی مهیا است تا رهبران قبایل عراق را صید کرده، و با پول و آرزوهای شیرین، آنها را در پنهان و آشکار فریب داده و بر علیه اسلام و علی علیه السلام به کار گیرد.

آری وقتی در آنجا هیچ مانعی برای جلوگیری از این عمل وجود نداشته باشد، روشن است که جریاناتی نظیر «خوارج»

جهت زندگی شخصی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آنها همراه بود، وجود این عوامل منفی بدون ایمان عمیق مگر به شکل عاطفی و احساسی، و عدم توجه نسبت به تربیت کامل اسلامی و نبودن زمینه برای فهم تعالیم اسلامی، و تأثیر پذیری معقول و مناسب از آن سبب شده بود که تنها جهل طغیانگر و وجود تعصبات قبیله ای، و معیارهای جاهلی به ویژه در سطح رهبری قبائل، نشانه های حیات آنها باشد. و تنها فرقی که بعد از اسلام در این افراد بوجود آمده اینست که اکنون کارهای آنها رنگ و لباس دینی بخود گرفته، و از دین به عنوان مجوز برای هرگونه تجاوزی استفاده می کنند درحالی که دین از همه آنها مبرا است.

۶ - کسانی که در جنگ جمل علیه علی علیه السلام جنگیده و با عثمان در رفع مشکلاتش همدردی نموده بودند، اینک از اعضای سپاه علی علیه السلام شمرده می شدند، طائفه «ناعطین» در کوفه بطور کلی عثمانی بودند، همچنانکه مردم دیگر نیز بعد از واقعه صفین بعضی به نتایج آن خوشبین و بعضاً بدگمان بودند، همانطور که در بین آنها نیز رنگ باز و هم خیرخواه وجود داشت با توجه به این مسائل و با ملاحظه وضعیت فرهنگ مذهبی آنها

اتفاق می افتد...

### ترکیب خوارج

ترکیبی که خوارج در جمعیت خود داشتند چندان امید بخش نبود، اضافه برآنکه اینها عربهای بیابانی بودند قساوت و جهالت نیز بر آنها سیطره داشت، علاوه برآن، آنها مخلوطی از عرب و غیر عرب (موالی) بودند که عرب آنها غیر عرب را تحقیر می نمود... همچنین قسمت کثیری از آنها دارای شغل‌های پائین بودند و در میان آنها از خانواده‌های اصیل عرب و مشهور به شرف و سیادت کسی وجود نداشت، لذا هیچ خواست و هدف مشترکی نبود تا متحداً در پی کسب آن باشند به همین جهت انشعابات گروهی و فرقه گرائی در میان آنها زیاد به چشم خورده و اثر مهمی بر توانائی و فعالیت در راه مواضع و حرکاتشان گذاشته بود.

### خوارج و بنی امیه

بعد از دوران علی علیه السلام، خوارج با تمام شدت علیه بنی امیه به پیکار برخاستند تا آنجا که حکومت اموی را ضعیف کرده و مقدمات سقوط آن را فراهم نمودند و مروان حمار (آخرین خلیفه اموی) به جهت آنکه مشغول جنگ با

خوارج بود نتوانست نیروهای تقویتی برای والی خود «نصر بن سیار» بفرستد تا با ضربات سهمگین ابومسلم خراسانی که مردم را به حکومت عباسیان دعوت می کرد؛ مقابله کند حتی «مهلّب ابن ابی صفره» که در دوران زبیری‌ها و امویها با خوارج می جنگید در جنگ با آنها از شخصیتها و شعارهایی استفاده می کرد که زبیری‌ها و امویها در محو و کوبیدن آنها تلاش می کردند (و این امر حاکی از قدرت خوارج بود) او برای تشجیع اصحاب خود در هنگامه جنگ با خوارج به آنان گفت:

«بخاطر آنچه که علی بن ابی طالب علیه السلام با آنان جنگید با آنان پیکار کنید. و نیز گفت: در شب، هنگام شبیخون دشمن، شعار (حم، لاینصرون) سر دهید. این شعارها همان شعار اصحاب پیامبر و به قول ابن ابی الحدید همان شعار اصحاب علی علیه السلام بوده است.

از اینجا روشن می شود که سیاست ظالمانه امویها چقدر مؤثر در رو آوردن مردم به طرف مسلک خوارج بوده تا با امویها مبارزه کنند تا جایی که عدد سپاهیان «ضحاک» خارجی طبق نقل مورخین به صد و بیست هزار نفر رسیده بود.

محکمی برای حکومت فاطمیان بودند اگر چه بعضی از آنها عقیده خارجی را حفظ کرده، و اکنون نیز در بعضی از آن مناطق زندگی می کنند...

### موضع گیریهای متضاد در سیاستهای خوارج

می بینیم که خوارج در موضع گیری های سیاسی خود گرفتار تضاد و دوگانگی می شوند که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

الف - مورخین نوشته اند که خوارج با «زید بن علی» هنگامی که علیه امویها قیام کرد بیعت کرده و حتی شاعر آنها «حبيب بن جدره» شعر: نیز در شهادت او سرود، با اینکه زید بن علی از نوادگان علی علیه السلام (همان کسی بود که خوارج را کشته، و از صفحه روزگار محو کرد)، و دعوتش یک دعوت شیعی علوی خالص بود...

ب - شیبان بن سلمه که یکی از خوارج و رهبر فرقه «شیبانیه» بود، به کمک ابومسلم خراسانی که داعی حکومت عباسیان بوده شتافت و «ابن کرمانی» را نیز در جنگ علیه نصر بن سیار یاری داد.

ج - خوارج به یاری «ابن زبیر» رفته،

### خوارج در دوران بنی العباس

خوارج همچنین در بسیاری از فرصتها با بنی عباس به مخالفت برخاستند ولی در این دوران فعالیت آنها کاهش یافته و خطرشان اندک بود از این رو بحث مفصل آن در این مقاله زائد به نظر می رسد.

در اینجا باید اشاره کنیم که عقیده خوارج در اواخر دوران بنی امیه در میان مردم «بربر» در شمال آفریقا پدید آمد، و در آنجا قوی شدند، سپس با حکومتهای آن مناطق جنگیدند تا آنجا که حتی بر شهر «قیروان» تسلط یافتند، و این تسلط همچنان ادامه داشت تا آنکه «زید بن حاتم بن قبیصه» فرستاده بنی عباس آنها را از آن شهر بیرون راند.

با اینهمه بعضی از خانواده های خوارج تا (۱۳۰) سال بر شهر (تاهرت) که در آن سامان است حاکم بودند تا آنکه فاطمیان حکومت آنها را از بین بردند.

شاید علت گسترش عقیده و فرهنگ خوارج در میان «بربرها» ساده بودن و سطحی نگری آنها از یک سو و جذایت شعارهای خوارج تحت عنوان دین، از سوی دیگر با توجه به شرایط خاص محیط آنها بود اما همین مردم بربر در هنگام ظهور فاطمیان به تشیع بازگشته و ستون

علمی و محلهائی که دارای فرهنگ اسلامی و قدرت و تمدن بودند به طرف مناطقی که زندگی در آن همراه جهل و قساوت و بدوی گرائی بوده است روشن شد، این عقب‌نشینی باعث شد تا خوارج از شرکت در گسترش فرهنگ که روز به روز افزایش می‌یافت و به دنبال آن از بسیاری از نعمات الهی، محروم شده، و تبدیل به مردانی چپاولگر و غارتگر شوند، همانطور که علی علیه السلام بدین نکته خبر داده، و مورخین نیز در سرگذشت آنان متذکر شده‌اند...

تأکید ما بر این نکته است که: آنچه فعالیت آنها را محدود کرده، سرعت تفرقه و انشعاب آنها بوده، همانگونه که علی علیه السلام در باره آنها فرمود: «آنان سبک سرانسی کم خرد و نادانند» این همان چیزی (۱) بود که باعث شد ملعبه دست دشمنان‌شان قرار گیرند، تا آنجا که «مهلَب» تلاش می‌کند بین آنان تفرقه ایجاد کند و در این زمینه تا حدودی نیز موفق می‌شود.

در اینجا ترکیب غیر متناسب آنها، شرایط حیاتی، چگونگی فکر و فرهنگ، و نوع تعالیمی که بر موضعگیری و حرکت

و وظیفه خود دیدند که از حرم خدا که مورد تهاجم بنی امیه قرار گرفته بود دفاع کنند، ابن زبیر چنین وانمود کرد که با آنها هم عقیده است از اینرو همراه با او علیه شامیان به جنگ پرداختند، ولی پس از آنکه ابن زبیر را امتحان کردند او را مخالف خود دیده و رهایش کردند و این قضیه در سال ۶۴ هجری بود.

د - ابن خلدون می‌گوید: «مروان» «نضر بن سعید حریشی» را به جای «عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز» والی عراق کرد، ولی «عبدالله بن عمر» از این حکم سرباز زده و در «حییره» مسکن گزید، «نضر بن سعید» چندین ماه با او در حال جنگ بود. «صفریه» به جهت آنکه مروان طالب خون «ولید» و مادرش از «قیسیها» بوده با او هماهنگ شده، و با نضر بن سعید همکاری کردند.

روشن است که «صفریه» یکی از بزرگترین فرق خوارج مخصوصاً در اواخر دوران امویها بودند.

**عقب‌نشینی مذهب خوارج و علل آن**

از آنچه گذشت بعضی از علل عقب‌نشینی مذهب خوارج از مناطق

نسبت به علی علیه السلام و خاندانش ابراز داشته، و حتی ابن ملجم را نیز از خوارج نمی دانند.

اگر این مطلب صحت داشته باشد قطعاً یک دگرگونی تازه و مهم در مسلک خوارج محسوب می شود.

تخفیفی که «اباضیه» در بسیاری از مسائل خود داده اند (بطوری که نمی توان جز در مواردی اندک شباهتی بین آنها و اسلافشان قائل شد) توجیه کننده بقاء آنها و از بین رفتن بقیه فرق خوارج در همان قرن اول که چندی ظهور یافته اند باشد. این تخفیفها خود بخود موجب رفع بسیاری از ضعفهایی شده که سابقاً بدان اشارت رفت...

#### عقائد و فقه اباضیه

حال که صحبت از عقائد و فقه فرقه اباضیه به میان آمد باید به گمانی که بعضی در مورد تأثیرپذیری «اباضیه» از «معتزله» داشتند اشاره کنیم، چرا که اباضیه در بسیاری از مواضع فکری خود با اهل سنت مخالفت دارند، بطور مثال: عدم اعتقاد به جسم بودن خداوند، عدم اعتقاد به دیدن خداوند در روز قیامت، و عدم اعتقاد به قدیم بودن قرآن، و عدم اعتقاد

سیاسی و نظامی آنها اثر می گذارد همه و همه - غالباً مؤثر در شدت وحدت تصمیم گیری آنها بوده، و غالباً موضع گیریها بر همین اساس و بدون تأمل، و بطور ناگهانی، اتخاذ می گشت، و مجال نمی داد تا یک نظام تشکیلاتی برای خویش ترتیب دهند...

اضافه براینکه اصول مفاهیم اسلامی برای اینها حل نشده، و حتی مرزایمان و کفر و علامات موجبات آندورا نمی دانستند...

#### تسهیلات دینی خوارج در طول تاریخ

قابل توجه اینست که هرچه تاریخ جلو می رود خوارج نیز بدنبال فهم مسائل ضروری حیات و گسترش شناختهایشان، نسبت به عقائد مذهبی خود تخفیف می دهند. تا آنجا که حتی نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز موضع آرام تری می گیرند، همانطور که «تناوتی» از ایشان چنین کرد، با اینکه اساس موضع گیری فرقه «اباضیه» و عمده محور مذهب خوارج، و عامل وجودی آنها در واقع همان تکفیر علی علیه السلام و عثمان بود...

حتی به نقل از بعضی برادران، برخی علمای آنها در الجزایر دوستی خود را

اعتقادی آمیخته شد.

خوارج اولیه برای اتخاذ مواضع خویش بر همان فهم ساده آیات قرآنی و استنباطات عقلی محدود خود، تکیه داشتند. مسلماً این استفاده‌ها و استنباطات عجولانه و سریع عمدتاً سطحی بوده، و امیال و احساسات بر آنها تأثیر مستقیم داشته است، و سپس این نظرات تبدیل به یک عقیده بنیانی می‌شود، که به خاطر آن خون‌های ریخته می‌شوند. مسلم است که بسیاری از فتواها و عقائد آنها قابل احترام است چرا که متخذ از همان سیره عملیه‌ای که رایج در صدر اسلام بوده، و یا ناشی از همان حالات بدوی و ساده آنها است که در بسیاری از اوقات متناسب با فهم فطری آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله است.

اما پای‌بندی آنان به انجاماد در لفظ در بسیاری از حالات منجر به پیدایش کثیری از مطالب سست و مضحک و سطحی و کوتاه اندیشی، گشته است. ولیکن مهم اینست که آن آراء و فتاوی صحیح آنها - که زیاد هم نیست - بالطبع جزئی و منفصل از فتاوی دیگر است و بدین جهت آنها چارچوبی مشخص و کلی از آراء و فتاوی آنان نبود تا بر اساس

ولی حقیقت آنست که اینها زمینه‌ای برای تأثیر پذیری از معتزله نداشته، و اساساً در موجهای بزرگ فکری دخالت و سهمی را دارا نبوده‌اند، کما اینکه دوری آنها از مراکز اسلامی، آنها را از هجوم احادیث اسرائیلیات محفوظ داشته است بلکه تنها برخوردار آنها باقرآن و حدیث، متناسب با همان طبع ساده عربی آنها بوده است. معنای این مسأله آنست که آنها در راه رسیدن به عقائد خویش از احدی تأثر نپذیرفته‌اند.

البته در تاریخ هست که «عبدالله بن اباض» مؤسس اینها به اعتزال بازگشت به همین جهت اصحابش او را با عظمت تلقی نمی‌کنند، و مسلماً این ربطی به بحث ما ندارد.

باید اشاره کنیم که بعضی از فرق خوارج (بنا به اقرار بعضی از مورخین) به ظهور مهدی (عج) اعتقاد داشته گرچه دیگر فرق آنها سخنی از آن به میان نیاورده‌اند.

و بالنسبه به فقه اباضیه باید اشاره کنیم که چهره خوارج در بدو پیدایش صرفاً سیاسی بوده و آنگاه این عقائد سیاسی در زمان «عبدالملک» با مسائل



کتابهای خود را به نحو زیبایی ترتیب داده و تألیف کردند و در کتابهایشان فروع بر اصول ترتیب شده است.

### وهابی ها و خوارج

اخیراً همبستگی عمیق و تشابه زیادی بین عقاید و شعارهای خوارج و شکل و روش زندگی آنان با آراء و شعارها و روش زندگی وهابی ها مشاهده می شود. خصوصاً این تشابه نسبت به برخورد های تند آنان با مسلمانان و کافر دانستن یا به حکم کافر شمردن مسلمین و اکراه آنها از سیر و سلوک و نشست و برخاستشان با غیر مسلمانان ملموس تر است.

و از طرف دیگر ما شاهدیم که چه انسجام کامل و روابط دوستانه ای بین حکومت وهابی ها و استعمار و استعمار جهانی وجود دارد. و (متأسفانه) این رابطه را پیروان آن دو فرقه پذیرفته اند و شاید خاستگاه این پذیرش اعتقادات آنان است که ناچار از احترام و پذیرش آثار آن هستند و بایستی در زندگی آن را پیاده کنند.

آن بر معارف مختلف احاطه پیدا کرده و آنها را به گونه ای صحیح و منطقی ترتیب داده و از آن استفاده کنند و این هم شاید بتواند دستور علی علیه السلام را به ابن عباس را (که به او فرمود بوسیله قرآن با خوارج مناظره مکن زیرا قرآن کتابی است که آیاتش را می توان با احتمالات و توجیهاات گوناگون معنی کرد) برای ما بیان کند. و نیز تندخویی و خشونت خوارج در هنگام مواجهه با مخالفین موجب تنفر مردم از آنان و از افکار فقهی (حتی افکار صحیحشان) گردید و رفته رفته بعد از درک مقداری از ضرورت های زندگی و مقتضیات آن تعدیلی در خشونت و پاره ای از تعالیم و اعتقادات خود دادند (مخصوصاً این تحول در فرقه اباضیه بیشتر به چشم می خورد).

... و بخاطر دوری بلاد آنها از دسترسی حکام و نیز به علت استقرار نسبی ای که پیدا کرده بودند فرصت یافتند که درباره عقائد و فقه دست به تألیف بزنند و ابن خلدون ... از تألیفات آنها یاد کرده اند و می نویسند که آنان